



بررسی تحولات

اخیر در

کشورهای

سوسیالیستی

اروپای شرقی

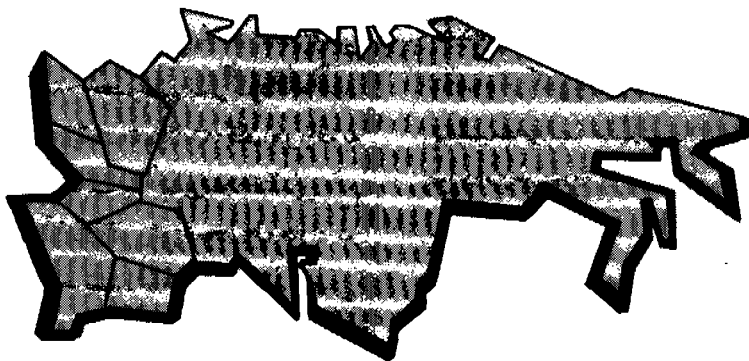
تحولاتی که این روزها در شوروی و کشورهای اروپای شرقی پدید آمده آنجا را بصورت کانون توجه بسیاری از جهانیان درآورده و در این رابطه واکنش‌های مختلفی بروز کرده است چنانکه یکی از سیاستمداران آمریکائی این تحولات را بزرگترین پیروزی برای لیبرالیسم غرب می‌خواند! وی با اعلام این مطلب که دیگر کسی نیست که بگوید «زنده باد کمونیسم» این سؤال را مطرح می‌کند که آیا تاریخ به آخر رسیده است؟^۱

از سوی دیگر بسیاری از سیاستمداران شوروی و کشورهای اروپای شرقی این تحولات را دقیقاً در محدوده پویایی سوسیالیزم می‌دانند و آنچه را که تاکنون مانع حرکت فعال اقتصادشان بوده تخطی از اصولی همچون رابطه کالا - پول - قیمت و نظام حسابرسی اقتصادی می‌دانند که در جو انقلابی، اغلب آنها را به اشتباه، متناقض با سوسیالیسم شمرده‌اند.^۲

اما برآستی علت این تحولات چیست و چه عواملی دامنه آنها را اینطور گسترده کرده است؟ آیا این تحولات به یکباره بوقوع پیوسته است؟ آیا باید قبول کرد که جهان سرمایه‌داری غرب - استعمارگران قرن گذشته و سلطه‌گران قرن فعلی - که اغلب حتی حق حیات برای بسیاری از ملت‌ها

(1): *South*, Nov 1989, P. 9.

۲- میخائیل گورباچف، دومین انقلاب روسیه پراسترویکا، ترجمه عبدالرحمن صدریه، چاپ چهارم (تهران: نشر آبی، ۱۳۶۸) صص ۴۴-۵۹.



داخلی. در فاصله سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ برنامه ریزی فعالیت های اقتصادی بر مبنای چیره بندی کالاها قرار داشت و بازرگانی دولتی شد. بخش مهمی از مزد کارگران و کارمندان بصورت جنسی پرداخت می شد. مبادله بین شهر و روستا کاهش یافت و مبادلات پایاپای نضج گرفت. دسته های مسلح بناچار غذای مورد احتیاج اهالی شهرها را به زور از کشاورزان می گرفتند. تولید صنعتی کاهش یافت و بیش از پیش به تولیدات نظامی محدود شد. به سبب تورم شدید، روبل ارزش خود را به سرعت از دست داد و وضع اقتصادی مغشوش گردید. کمبود مواد، توسعه صنعتی را تهدید می کرد و قحطی در شهرهای مهم شایع گردید.^۱

در سال ۱۹۲۱ «برنامه نوین اقتصادی» اعلام گردید تا تحت آن چیزی که لنین «سرمایه داری دولتی» می نامید به اقتصاد که توانش در نتیجه جنگهای داخلی و مداخلات خارجی از میان رفته بود، جانی ◀

قائل نبوده و نیستند، در اصلاح الگوهای اقتصادی - اجتماعی خود موفق بوده اند که اکنون سرمشق قرار گیرند؟ یا سوسیالیسم در سیر تاریخی خود خواه ناخواه مجبور شده در مسائل پراهمیتی که از نظر دور داشته است، تجدیدنظر کند؟

برای درک بهتر عمق تحولات بوقوع پیوسته و اینکه آیا این تغییرات واقعی و بلندمدت است یا حرکتی کوتاه و موقت، بهتر است ابتدا مروری بر تاریخچه چنین تحولاتی در کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی (بخصوص شوروی) بیاندازیم و سپس علل اصلی چنین تغییراتی را ریشه یابی کنیم.

پس از پیروزی بلشویکها در شوروی، کلیه امور اقتصادی، ملی اعلام شد. از این کار دو هدف اصلی منظور بود: یکی، از بین بردن امکانات مادی صاحبان صنایع که بر ضد دولت می جنگیدند و دوم تمرکز منابع مادی لازم در دست دولت برای ادامه جنگ

دوباره بخشیده شود. طبق این برنامه قسمتی از بازرگانی عمده‌فروشی و خرده‌فروشی داخلی به بخش خصوصی بازگردانده شد، توقیف و مصادره محصولات کشاورزان به شرط پرداخت مالیات بصورت جنسی منع شد و به آنها آزادی فروش محصول مازاد در بازار آزاد اعطاء شد. به بخش خصوصی اجازه داده شد از صنایع سبک با کمتر از ۲۰ کارگر در هر واحد تولیدی بهره‌برداری نمایند. همچنین به کشورها و شرکت‌های خارجی اجازه تأسیس شرکت‌های تجارت خارجی (با ۵۰ درصد سهام) و سرمایه‌گذاری‌های مشترک در صنایع داده شد. البته بانکداری، حمل و نقل، انرژی، صنایع سنگین و کلیه شرکتها و کارخانجاتی که بیش از ۲۰ نفر شاغل داشتند در دست دولت باقی ماند. در توضیح سیاست جدید، لنین اظهار داشت: «ضایعات بقدری است که برپا کردن یکباره صنعت دولتی ممکن نیست و این جریان بمعنی استقرار دوباره سرمایه‌داری است. این وضعیت بمعنی چشم‌پوشی از مصادره محصولات کشاورزان، و دادن اختیار به آنان در مورد محصولات مازاد و برقراری آزادی بازرگانی داخلی است»^۱.

بدین ترتیب بخش خصوصی تقویت گردید بطوریکه در سال ۱۹۲۳ حدود ۸۳/۴ درصد از کل بازرگانی داخلی را در دست داشت و تا سال ۱۹۲۵، ۲۰ درصد از تولیدات صنعتی را عهده‌دار بود.^۲

از ابتدای دهه ۱۹۲۰ دولت شوروی سیاست صنعتی شدن را به عنوان تنها راه رهایی از فقر و عقب‌ماندگی برگزید و به صنایع سرمایه‌ای در مقابل صنایع مصرفی اولویت داد. این کشور بدلیل نگرانی از جنگ‌های آینده بیش از پیش متوجه صنایع تقویت‌کننده قدرت نظامی (نظیر صنایع آهن و فولاد، مواد سوختی، مواد شیمیایی، سیمان و برق) شد و در نتیجه از رشد سایر بخش‌ها غافل ماند. با تراکم ثروت در دست بخش خصوصی — بخصوص کشاورزان مرفه (کولاکها) — آنها خواستار محصولات صنعتی شدند که یا در کشور تولید نمی‌شد و یا تولیدشان با کمبود روبرو بود. در نتیجه آنها به بازارهای خارجی روی آوردند. این نزدیکی نیروهای نیمه سرمایه‌داری داخلی و سرمایه‌داری خارجی موجب تضعیف انحصار دولت بر بازرگانی خارجی شد. قدرت اقتصادی - سیاسی کولاکها در عرضه مواد غذایی، کنترل مناطق روستائی و ارتباط آنها

۱ - محمد معتمدی محمّدیان، اقتصاد برنامه‌ای (شوری و کومکن): سازمان برنامه‌ریزی و تشکیلات

پایان‌نامه فوق‌لیسانس (تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۵۵) ص ۱۱.

(۱) همان، ص ۱۳.

(۲) همان، ص ۱۴.

با خارج بعنوان خطری علیه دولت تلقی می‌شد. بعلاوه این گروه بدلیل اینکه نمی‌توانست تقاضای خود را در مورد تولیدات صنعتی برآورده سازد و با توجه به پایین نگه‌داشته شدن قیمت مواد غذایی در شهرها (بدلیل دستمزدهای پائین مهاجرین انبوه در این مناطق) انگیزه‌ای برای تولید بیشتر نداشتند. از سوی دیگر مازاد بخش کشاورزی بعنوان تأمین کننده رشد و توسعه بخش صنایع در نظر گرفته شده بود و لازم بود تولیدات کشاورزی بسرعت افزایش یابند تا هم صنایع داخلی در حال گسترش را تغذیه کنند و هم درآمدهای حاصل از صادرات این بخش صرف سرمایه‌گذاری و یا واردات از خارج گردد. اعتقاد بر این بود که از طریق مکانیسم بازار این افزایش تولید ممکن نیست.^۱

با روی کار آمدن استالین در سال ۱۹۲۸ در جنبه‌های موردقبول سرمایه‌داری تجدیدنظر بعمل آمد و برای پایان بخشیدن به استثمار فرد از فرد - که هنوز بصورت استخدام افراد در صنایع کوچک و یا مزارع خصوصی وجود داشت - صنایع دوباره کلاً به مالکیت دولت درآمد و در کشاورزی سیاست اشتراکی کردن مزارع تعقیب شد. این سیاست ابتدا جنبه داوطلبانه داشت ولی

با افزایش مقاومت کولاک‌ها از سال ۱۹۳۰ با شدت عمل بیشتری همراه گشت. قابل ذکر است که در ابتدای اشتراکی کردن همه جانبه کشاورزی در سالهای ۱۹۲۸-۲۹ تنها ۲ درصد از کل تولیدات کشاورزی، محصول مزارع دولتی بود و ۹۸ درصد بقیه در مزارع خصوصی تولید می‌شدند.^۲ در عمل، اشتراکی کردن مزارع به قیمت بسیار سنگینی تمام شد زیرا کولاکها در احتراز از پیوستن به مزارع اشتراکی، حیوانات، وسایل کار، و ساختمانهای زیادی را از بین بردند و در نتیجه تولیدات کشاورزی شدیداً کاهش یافت. این مخالفت‌ها به ترتیب سرکوب شد و واحدهای کوچک تولیدی در تعاونی‌های تولید اشتراکی (کلخوز) و یا در مزارع دولتی (سوخوز) ادغام شدند. البته در شیوه عمل اشتراکی کردن تا حدودی تعدیل بعمل آمد و هر خانواده می‌توانست یک خانه، چند دام و قطعه زمینی شخصی (بین ۰/۲۵ تا ۱ هکتار) نگهدارد. صنعتی شدن شوروی با نرخ رشد‌های بالائی تحقق یافت و تا سال ۱۹۴۲ این کشور بصورت یکی از صنعتی‌ترین کشورهای جهان درآمد.

باید خاطرنشان ساخت ویژگی‌های عمده نظام شوروی در دوران استالین بشرح

(۱) مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، بررسی جایگاه تعاون در بازرگانی خارجی کشور (تهران: م.م.پ.ب آذر ۱۳۶۸) ص ۸۷.

زیر بوده است: ^۱

— به حداکثر رساندن رشد اقتصادی بهر قیمت، بدون توجه به مطلوبیت و کیفیت تولید

— اولویت دادن به رشد بخش صنایع سنگین، بخصوص صنایع آهن و فولاد، نیرو و مهندسی بمنظور داشتن صنایع نظامی قوی

— تقدم رشد بخش صنعت بر کشاورزی

— ایجاد مزارع اشتراکی و دولتی بمنظور بدست آوردن مازاد تولید بخش کشاورزی بعنوان تأمین کننده رشد بخش صنعت

— ایجاد یک نظام گسترده اداری بمنظور پیاده کردن برنامه‌های متمرکز، کنترل شده و عمودی (از بالا به پایین) برای واحدهای مختلف اقتصادی. در این نظام، برنامه‌ها حکم قانون را داشت و امکان تخطی از اهداف برنامه حتی در صورت نادرست بودن آن وجود نداشت و امکان ابتکار و انعطاف از مدیران سلب شده بود.

— حاکمیت جو وحشت و خفقان.

در دوران جنگ بین الملل دوم برای جلوگیری از کمبود مواد غذایی در شوروی، محدودیت فروش محصولات مزارع در بازار از بین رفت و به این ترتیب سهم کشاورزان در کل بازرگانی خرده‌فروشی بالا رفت (از

۱۵/۹ درصد در سال ۱۹۳۹ به ۴۴/۵ درصد طی سالهای ۱۹۴۲-۴۳) و مقادیر زیادی پول در روستاها تراکم یافت. پس از جنگ، دولت با فروش اوراق قرضه به روستائیان و اصلاحات پولی، قدرت خرید آنها را کاهش داد و تبلیغاتی بر ضد بهره‌بردارهای کوچک خصوصی و مالکیت حیوانات را شروع کرد که این مسئله با مقاومت مجدد کشاورزان روبرو گردید. شوروی همچنین بانفوذی که بعنوان کشور فاتح در جنگ و از طریق احزاب کمونیست در اروپای شرقی بدست آورده بود نظام استالینی را در کشورهای اروپای شرقی حاکم ساخت.

— پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ و به قدرت رسیدن مالنکف برای مدت کوتاهی، سیاست اقتصادی جدیدی بنام حمایت از مصرف کنندگان در پیش گرفته شد و به مسائل رفاهی (بخصوص در زمینه عرضه مواد غذایی و مسکن) توجه بیشتری گردید. همچنین سعی شد از شدت تمرکز برنامه‌ریزی‌ها کاسته گردد و به همین دلیل وزارت خانه‌های زیادی منحل گردید. خروشچف نیز در سطحی وسیع‌ترین اقدامات را دنبال کرد. وی برخلاف استالین که معتقد به اداره اقتصادی از بالا به پائین بود، طرفدار سازماندهی به شکل افقی و

(۱) مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، بررسی امکانات خرید کالا و خدمات از کشورهای عضو شورای همکاری متقابل اقتصادی (کومکون) (تهران: م.م.پ.ب. تیرماه ۱۳۶۷). ص ۱۵.

منطقه ای بود. بسیاری از وزارت خانه ها منحل و بجای آنها شوراهای اقتصادی منطقه ای (سونارخوز Sovnor Khozy) بوجود آمد. در روش جدید، برنامه ریزی از پائین جانشین برنامه ریزی از بالا گردید. بطوریکه وظیفه « کمیته برنامه ریزی دولتی » (گوسپلان Gosplan) بصورت هماهنگ کننده و ترکیب کننده اطلاعات واصله از شوراهای اقتصادی منطقه ای و تعیین اهداف ملی براساس این اطلاعات درآمد. نقش این سازمان از جنبه اجرائی و دستوری بر واحدهای تولیدی، به نقشی ارشادی و هدایت کننده تغییر یافت.^۱

از اواسط دهه ۱۹۵۰ انتقادات زیادی در مورد سیستم اقتصادی دوران استالین مطرح شد. مسائلی همچون ارزیابی ترکیب های مختلف تولید، هزینه نهاده های مختلف تولید، رابطه بازار و برنامه، حدود تصمیم گیری های متمرکز در مقابل تصمیم گیری های غیرمتمرکز و آزادی بیشتر واحدهای تولیدی و... به بحث گذاشته شد. تأثیر جو بازتر و انتقادات از وضع موجود همراه با موج استالین زدائی علاوه بر شوروی بسیاری از کشورهای اروپای شرقی را - البته در فاصله های زمانی متفاوت - نیز در بر گرفت.

در لهستان این موج باعث شد تا طی شورشهایی در سال ۱۹۵۶ به دوران استالینی

خاتمه داده شود، و گومولکا (Gomulka) رهبر سابق حزب کمونیست این کشور که قبلاً به علت مخالفت هایش با اشتراکی کردن کشاورزی و تمرکز قدرت سیاسی در اروپای شرقی، در زندان بسر می برد، بعنوان یک قهرمان ملی قدرت را بدست گیرد. وی شیوه ای لهستانی برای رسیدن به سوسیالیزم اعلام کرد و از تمرکز برنامه ریزی ها به نفع استقلال بیشتر مؤسسات و شوراهای کارگری خودجوش کاست و به مقامات ناحیه ای استقلال بیشتری داد.

در مجارستان با اوج گرفتن جو ضد-استالینی تلاشهایی برای آزادی های هر چه بیشتر در تمامی زمینه ها صورت گرفت. از آنجا که انتقادات و اصلاحات درخواستی نهایتاً به نفی حکومت کمونیستی و نفوذ شوروی انجامید، شوروی از سرکوب نظامی این جنبش در مجارستان خودداری نکرد و با حمله به این کشور در نوامبر ۱۹۵۶ به دوران کوتاه و پراشوب حکومت انقلابی در مجارستان پایان داد و دوران سرکوب و کنترل های شدید از سر گرفته شد. در همین سال تلاش بلغارها در براندازی حکومت متکی به شوروی ناموفق ماند.

در چکسلواکی در ابتدای دهه ۱۹۶۰، بعلت وجود بحران اقتصادی که ناشی از فشار بیش از حد بر اقتصاد در جهت رسیدن به اهداف بالای رشد در بخش صنعت، همراه

با عملکرد بسیار ضعیف بخش کشاورزی بود، سیاست و اقتصاد نوع استالینی زیر سؤال رفت. در این زمان برای اولین بار خود نظام بعنوان یک عامل مؤثر در بحران اقتصادی مطرح شد. فشار تقاضاهای مختلف مردم، هیأت حاکمه را به سازش‌هایی در زمینه آزادی بیان، کاهش درجه تمرکز در برنامه‌ریزی‌ها و محدود شدن حیطه عمل آنها تنها بعنوان تعیین‌کننده خطوط ارشادی و نه دستوری و شناسائی بازار و عملکرد آن در اقتصاد مجبور ساخت. جو بازتر موجب رونق هنر، ادبیات و جنبش‌های روشنفکرانه شد. — در اوایل دهه ۱۹۶۰ مجدداً مباحثی در لزوم اصلاحات اقتصادی چه در شوروی و چه در سایر کشورهای اروپای شرقی مطرح گردید. در این میان نظرات اقتصاددان روسی پروفیسور لیبرمن بیش از همه مورد توجه قرار گرفت. بنظری به مؤسسات می‌بایست براساس سودشان (کل فروش منهای هزینه‌ها) پاداش نقدی تعلق گیرد^۱ و شاخص کارآئی می‌بایست نرخ سودی بیش

از نرخ سود تعیین شده برای آن بخش صنعتی — که مؤسسه جزئی از آن بود — باشد. وی همچنین خواستار آن بود که مؤسسات، خود تکنولوژی مورد استفاده را تعیین کنند ولی تعیین سایر موارد (قیمت‌ها، نحوه تأمین بودجه، مقیاس سرمایه‌گذاری، نسبت‌های تولیدی، توزیع، مصرف، ارزش کار و شاخص‌های مختلف) را وظیفه برنامه‌ریزی مرکزی می‌دانست. وی همچنین استفاده از انگیزه‌ها و پاداش‌های نقدی را موجب استفاده مؤثرتر از نهاده‌های مختلف و صرفه‌جویی‌های گوناگون می‌دانست. البته مشکل غیرواقعی بودن قیمت‌ها و هزینه‌ها همچنان وجود داشت.

در سال ۱۹۶۴ وقتی بعضی از کالاهای مصرفی بفروش نرفت و موجودی انبار کالاها زیاد شد دولت تصمیم گرفت که بطور آزمایشی در سازمان بعضی از کارخانجات تخییراتی بدهد. در تعدادی از کارخانجات تولید پوشاک، مدیران توانستند برنامه تولید را بر مبنای تقاضای خرده‌فروشان و در ارتباط

۱ — باید توجه داشت که قبل از آن ملاک اصلی برای پاداش، ارزش تولید واقعی بیش از ارزش تولید برنامه‌ریزی شده، و در صورتیکه حجم تولید کالا اولویت داشت ملاک مقدار تولید نسبت به حجم تعیین شده آن بود. بر همین اساس مدیران سعی می‌کردند به طرق مختلف و بدون توجه به خصوصیات تقاضای موجود، ارزش تولیدات خود را بالا ببرند (گاه حتی با مصرف بیشتر و غیرضروری مواد) و از طرف دیگر برای دستیابی آسان به اهداف برنامه، ظرفیت‌های تولیدی را کمتر گزارش کنند یا کلاً گزارش کذب ارائه نمایند و موجودی انبارهایشان را افزایش دهند. این امر موجب اتلاف منابع و بالا رفتن هزینه‌ها بود ولی از آنجا که مدیران به دلیل هزینه‌های بالا مورد مواخذه قرار نمی‌گرفتند، دست به اقداماتی می‌زدند که با منافع کلی جامعه در تضاد بود. این گرایش هنوز هم کم و بیش در جامعه شوروی وجود دارد.

مستقیم تنظیم کنند و ملاک پاداش نقدی نیز، میزان فروش بود. این اصلاحات در مورد کارخانجات تولید کالاهاى مصرفى موفقیت آمیز بود و تا اواسط سال ۱۹۶۵ به ۴۰۰ واحد تولیدی در صنایع سبک (پوشاک و کفش) گسترش یافت. وقتی مشخص شد که نظرات لیبرمن طرفدارانى دارد، اصلاحات وسیع سازمانی آغاز گردید. این اصلاحات که در سپتامبر سال ۱۹۶۵ توسط کاسیگین اعلام گردید به «اصلاحات کاسیگین» معروف شد. طبق این اصلاحات به واحدهای تولیدی استقلال بیشتری برای خرید و سازمان دادن نهاده‌ها در پویش تولید داده شد و آنها امکان یافتند بخشی از سود واحد تولیدی را برای افزایش امکانات رفاهی کارکنان و یا تأمین بودجه سرمایه‌گذاری‌های غیرمتمرکز بکار ببرند. همچنین تأمین بخشی از سرمایه‌گذاریهای غیرمتمرکز از طریق وامهای با بهره از بانک دولتی، و پرداخت مالیات از دارائی ثابت و جاری که دولت در اختیار واحدهای تولیدی می‌گذاشت، در نظر گرفته شد. به این ترتیب تا حدودی به عدم تمرکز در سرمایه‌گذاری و عرضه محصولات صنعتی اجازه داده شد. البته توزیع مواد و ماشین‌آلات همچنان بطور عمده از طریق تخصیص‌های مرکزی صورت می‌گرفت که خود موجب عدم افزایش سرمایه‌گذاریهای غیرمتمرکز می‌شد. این امر از مشکلات اساسی اصلاحات کاسیگین شمرده می‌شد.

به موازات تغییرات در بخش صنعت، به کشاورزان نیز تا حدودی اجازه تجدید سازمان در عملیات کشاورزی براساس استقلال گروههای کار و ایجاد مؤسسات صنعتی تابعه داده شد.

طبق این اصلاحات سود ملاک اصلی، ولی نه تنها ملاک، برای کارآئی بود و حجم تولید نیز به عنوان یک ملاک در کنار سود پابرجا ماند. برای در نظر گرفتن تمایلات مصرف‌کنندگان نیز حجم فروش کالا به جای ارزش ناخالص تولید، بعنوان یکی از شاخص‌های ارزیابی عملکرد واحد تولیدی بکار گرفته شد. در این اصلاحات، قیمت‌ها هنوز منعکس‌کننده هزینه‌ها نبود و مدیران حق تعدیلات ضروری در نیروی کار را نداشتند.

اصلاحات کاسیگین شامل انحلال ۹۲ سوزنا خوز ایجاد شده در زمان خروشچف و احیاء مجدد وزارتخانه‌های سراسری نیز بود. اینطور استدلال می‌شد که عدم تمرکز ارتباط مؤسسات را کم کرده و بهره‌وری آنها را کاهش داده است. البته برای تعدیل کنترل از بالا به پایین، نظرات واحدهای تولید بیش از گذشته در برنامه‌ریزی‌ها مورد توجه قرار گرفت و سعی شد برنامه‌های عملیاتی کوتاه‌مدت (ماهانه یا سه‌ماهه) توسط خود واحدهای تولیدی تنظیم گردد. اصلاحات مزبور بتدریج در فاصله سالهای ۱۹۶۵-۷۰ صورت گرفت ولی بدلیل موانع دیوانسالاری چندان کارساز نبود. البته تجربیات مربوط به

تغییر سازمان واحد تولیدی که در مورد کالاهای مصرفی موفقیت آمیز بود (در زمینه کالاهای سرمایه‌ای عملکرد آن چندان مشخص نگردید) تا سال ۱۹۶۸ به بیش از ۴ هزار واحد تولیدی کالاهای مصرفی تسری یافت.

در کشورهای اروپای شرقی، دههٔ ۱۹۶۰، دههٔ اصلاحات اقتصادی محسوب می‌شود. در بسیاری از این کشورها (نظیر: آلمان شرقی، بلغارستان، رومانی، چکسلواکی، مجارستان و لهستان) اصلاحاتی در زمینهٔ کاهش تمرکز در تصمیم‌گیریها و افزایش هماهنگی بین تصمیمات واحدهای تولیدی و دخالت بیشتر واحدهای تولیدی در سطوح پایین‌تر برنامه‌ریزی صورت گرفت. همچنین سعی شد حداقل معیارهایی برای در نظر گرفتن هزینه‌های واقعی بخصوص در مورد کالاهای صادراتی بکار گرفته شود. کشورهای مجارستان و لهستان بویژه سعی کردند تا حدودی مدیریت اقتصادی، از مسئولان

برنامه‌ریزی متمرکز به نیروهای بازار انتقال یابد. این دو کشور کم و بیش شیوه‌های موازنهٔ مادی (Material Balances)^۱ را که بیشتر در یک کشور با اقتصادی خودکفا و نسبتاً غیر پیچیده ممکن است را کنار گذاشتند.

از آنجا که معمولاً مباحث مربوط به اصلاحات اقتصادی نهایتاً به درخواست‌های اصلاحی در نظام‌های سیاسی، اجتماعی و حقوقی منجر می‌شود، اصلاحات اقتصادی اروپای شرقی بخصوص در چکسلواکی نیز متوجه خود نظام حاکم شد. با روی کار آمدن جناح اصلاح طلب در این کشور به رهبری الکساندر دوبچک در ژانویه ۱۹۶۸، درخواست‌های مبنی بر بررسی عملکرد کل نظام کمونیستی، داشتن آزادیهای مختلف سیاسی و گرایشاتی به سمت یک اقتصاد خودگردان و مبتنی بر بازار، آزادانه‌تر مطرح شد. مردم تظاهرات گسترده‌ای به طرفداری از دوبچک بعمل آوردند. از آنجا که جناح اصلاح طلب و دوبچک نتوانستند سران

۱- چنین برنامه‌ریزی‌هایی را بصورت جدول لئونتیف می‌توان در نظر گرفت که برنامه‌ریز برداری از تقاضای نهائی موردنظر و ماتریسی از داده‌ها و ستاده‌ها داشته باشد و براساس آنها تولید ناخالص هر بخش را سازگار با تقاضای نهائی آن تعیین کند. اگر در عمل مشخص می‌شد که تولید ناخالص پیش‌بینی شده با ظرفیت یک یا چند بخش صنعتی سازگار نیست، تقاضای نهائی موردنظر می‌بایست مورد تجدیدنظر قرار می‌گرفت معمولاً تقاضای نهائی بضرر مصرف کنندگان تعدیل می‌شد بخصوص وقتی که بخشی از تولید می‌بایست جهت واردات ضروری صادر می‌شد. واحدهای اندازه‌گیری در این روش بجای ارقام ارزشی، فیزیکی بودند و پول و قیمت‌ها هیچ نقشی نداشتند. در این شیوه، مسئله هماهنگی و سازگاری بود و نه مطلوبیت و کارائی و عملاً معیاری برای سنجش کارائی نیز وجود نداشت.

شوروی را متقاعد سازند که اصلاحاتشان ضدیتی با کمونیسم و شوروی ندارد و آنها کنترل اوضاع را در دست دارند، نیروهای نظامی پیمان ورشو، در اوت ۱۹۶۸ پراگ را به اشغال درآوردند و پس از آن موقعیت رهبران اصلاح طلب تضعیف و اجرای اصلاحات چه در چکسلواکی و چه در بسیاری از کشورهای اروپای شرقی معلق ماند و چرخش مجددی در جهت کنترل های بیشتر مرکزی و کاهش استقلال واحدهای تولیدی شایع گشت.

— از آنجا که شوروی از کشورهای اروپای شرقی حمایت می کرد و به نحوی بر آنها تأثیر می گذاشت، با افزایش قیمت نفت و طلا در نیمه اول دهه ۱۹۷۰ و ترقی درآمدهای صادراتی این کشور، لزومی به اصلاحات شدید اقتصادی دیده نشد، اگر چه مشکلات بیش از پیش بروز کرده بودند. در حقیقت اگر افزایش درآمدها، امکان پوشاندن و پنهان کردن مشکلات را نمی داد، اصلاحات وسیعی که اکنون کشورهای شوروی و اروپای شرقی را دربر گرفته در دهه گذشته رخ می داد.

باید خاطر نشان ساخت از ابتدای تشکیل

شورای همکاری متقابل اقتصادی (کومکون)^۱ در سال ۱۹۴۹ که در درجه اول جنبه تحکیم جبهه سیاسی کشورهای سوسیالیستی را داشت، سعی بر آن بود که از طریق تجارت درون گروهی و سپس از طریق طرحهای مشترک توسعه و تولید، براساس اصول تقسیم کار بین المللی سوسیالیستی، نوعی خود کفائی منطقه ای حاصل آید. البته از آنجائی که اغلب کشورهای عضو شورا — بجز شوروی — از منابع زیرزمینی غنی (بخصوص مواد سوختی لازم) برخوردار نبودند. شوروی بنحوی تأمین کننده این مواد برای کشورهای اروپای شرقی و در مقابل، خریدار مصنوعات آنها شد.^۲ شوروی با ارائه قیمت هائی معمولاً پایین تر از قیمت های جهانی برای مواد خام و سوختی و در نظر گرفتن مزایایی بطرق مختلف به این کشورها کمکهای مالی کرده است.^۳ به همین دلیل در شورای همکاری متقابل اقتصادی، آنچه مهم و تعیین کننده بوده است رابطه هر کشور عضو با شوروی می باشد و نه روابط دیگر کشورها با یکدیگر. از اینرو وضعیت شوروی در تأمین احتیاجات کشورهای اروپای

(1): Council for Mutual Economic Assistance (CMEA)

واژه معادل آن به زبان روسی کومکون (Comecon) می باشد. اعضای اولیه این شورا شوروی، چکسلواکی، لهستان، مجارستان، رومانی، بلغارستان و آلبانی (فقط تا سال ۱۹۶۲) بودند. در سالهای ۱۹۵۰، ۱۹۶۰، ۱۹۷۲ و ۱۹۷۸ به ترتیب کشورهای آلمان شرقی، مغولستان، کوبا و ویتنام به این شورا

پیوستند.

شرقی و کمک‌های مالی به آنها به میزان زیادی تعیین‌کننده شرایط اقتصادی آنها نیز می‌باشد.

با بهبود روابط شرق و غرب و حاکمیت یافتن جو تشنج‌زدائی در نیمه اول دهه ۱۹۷۰، موج عظیمی از سرمایه‌گذاریهای متکی بر وامها و کمک‌های تکنولوژیکی غرب در اروپای شرقی پدید آمد. در این زمان محسوس بود که کشورهای مزبور با تکنولوژی و سطح کارائی موجود خود قادر به رفع کمبودهای ارزی از طریق صادرات نمی‌باشند. البته این سرمایه‌گذارها در دهه بعد خود موجب مشکل بدهی‌های کشورهائی نظیر لهستان گردید.

در اواخر دهه ۱۹۷۰ موج اصلاح‌طلبی دوباره بازگشت و این بار مخالفتی با آن نشد بخصوص که این بار مشکلات، بسیار

اساسی بود. مهمترین این مشکلات را به شرح زیر می‌توان خلاصه نمود:

۱- از نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ مسئله‌ای که قبلاً اهمیتش چندان روشن نبود کاملاً محسوس شد و در ابتدای دهه ۱۹۸۰ بصورت مشکل عمده‌ای رخ نمود. این مسئله کاهش نرخ رشد نیروی کار، بدلیل کاهش نرخ رشد جمعیت در مناطق اروپائی شوروی و کاهش مهاجرت‌های جمعی از روستاها به شهرها و از مناطق با رشد جمعیت بالا (عمده) مناطق مسلمان‌نشین آسیای مرکزی) به مناطق با رشد جمعیت صفر یا منفی بود. در سایر کشورهای اروپای شرقی نیز این مسئله محسوس بود. بخصوص در کشورهای مهاجرفرستی که نرخ رشد جمعیت در آنها منفی (همچون آلمان شرقی) و یا نزدیک به صفر (مجارستان و بلغارستان) بود.

۲- البته باید دهه اول بعد از جنگ جهانی دوم را استثنا کرد. در این دوران شوروی از کشورهای اروپای شرقی تا حدودی بعنوان گرامت جنگی در بازسازی کشور خود استفاده کرد. در این رابطه صنایع استخراجی در این کشورها گسترش یافت و جریان مواد و کالاهای موردنیاز به سوی شوروی سرازیر گردید. حتی کارخانجاتی نیز از این مناطق منتقل گشت. به گفته برخی از تحلیل‌گران غربی ارزش منابع اقتصادی که از این کشورها در فاصله سالهای ۱۹۴۵-۵۳ به شوروی انتقال یافته بالغ بر ۱۴ میلیارد دلار یا معادل کمک‌هائی است که کشورهای اروپای غربی از طریق طرح مارشال از آمریکا دریافت داشته‌اند.

۳- بیشترین تخمینی که تحلیل‌گران غربی در مورد این کمک‌ها و مزیت‌های اعطائی شوروی به اروپای شرقی در طول سالهای ۱۹۶۰-۸۰ ارائه کرده‌اند حدود ۷۰ میلیارد دلار است که ۹۰ درصد آن بعد از افزایش قیمت جهانی نفت در سال ۱۹۷۴ حاصل آمده است. رجوع کنید به

Erik. P. Hoffmann (ed)., *The Soviet Union in the 1980's* (New York: The Academy of Political Science, 1984) p. 46.

متوسط نرخ رشد سالانه جمعیت در کشورهای اروپای شرقی در دوره ۱۹۷۰-۸۶ برابر ۰/۸ درصد بوده است.^۱ با وجود کمبود محسوس نیروی کار در بسیاری از بخش‌ها، عدم امکان تعدیلات لازم نیروی کار در بخش‌هایی که با تراکم نیرو و بیکاری پنهان روبرو بودند، این کمبود را مضاعف می‌کرد.

۲- کاهش و تهی شدن در دسترس‌ترین منابع مواد خام همچون نفت، گاز، زغال‌سنگ، مس، نیکل، بوکسیت، منابع جنگلی و... در شوروی. با پدید آمدن چنین وضعی، تردیدهایی در مورد اینکه شوروی بتواند تأمین‌کننده مواد خام بخصوص مواد سوختی کشورهای اروپای شرقی باشد، پیش آمد. البته سرمایه‌گذارهای مشترک زیادی برای کشف و استخراج منابع جدید صورت گرفته است، اما با توجه به بُعد مسافت منابع و معادن جدید تا مراکز مصرف، عمق بیشتر مورد لزوم برای استخراج و نتیجتاً احتیاج به تکنولوژی گرانتر و پیشرفته‌تر وارداتی، غنای کمتر ذخایر و رگه‌هایی که تاکنون مورد استفاده قرار نگرفته‌اند، بدتر بودن شرایط آب و هوایی و کمبود نیروی انسانی در مناطق مذکور (مثلاً سبیری) و لزوم ایجاد انگیزه برای جذب افراد در این مناطق همگی موجب مشکل و پرهزینه‌تر شدن تولید مواد خام و سوختی در شوروی گردید.

۳- عقب‌افتادگی سطح تکنولوژی بکار گرفته شده در تولیدات، نسبت به کشورهای غربی، علی‌رغم سرمایه‌گذارهای سنگینی که در دهه ۱۹۷۰ صورت گرفته بود. باید خاطر نشان ساخت که علت این عقب‌ماندگی از جهت علمی یا فکری نبود بلکه به دلیل ساختار تولید و نحوه بکارگیری آنها بود. از آنجا که تولیدهای انبوه متداول و امتحان‌شده راحت‌تر می‌توانست پاداشهای نقدی را بخود جذب کند، تغییرات تکنولوژی و یا تولید کالاهای جدیدی که هنوز امتحان خود را پس نداده بودند کمتر مورد توجه قرار می‌گرفت و معمولاً بعد از تأخیرات زمانی قابل ملاحظه‌ای وارد خط تولید می‌گردید. همچنین مشخص شد که شوروی و دیگر کشورهای عضو کومکون در تولید هر واحد کالا، بسیار بیشتر از کشورهای غربی، انرژی، مواد خام و وسایل تولید بکار می‌برند و کالاهایی با کیفیت پایین‌تر، بدست می‌آورند. ضمن اینکه هزینه‌های اندکی نیز صرف پیشرفت‌های تکنولوژیکی و ارتقاء دانش فنی کارکنان می‌شد.

۴- کاهش رشد میزان سرمایه‌گذارها، نرخ رشد تولید خالص مادی، درآمد ملی و نرخ رشد صنایع.

دلیل عمده رشد کمتر سرمایه‌گذارها وجود تنگناها در بخش مواد ساختمانی و ماشین‌آلات بود که بطور متمرکز تخصیص

داده می شدند. در حقیقت - علی رغم اجازه سرمایه گذارهای غیرمتمرکز - از آنجا که عرضه کالاهای سرمایه ای، غیرمتمرکز نبود، همان اشکالات مربوط به اصلاحات کاسیگین بروز کرد.

۵- افزایش هزینه های نظامی که مانع از آزادسازی بسیاری از منابع در جهت توسعه اقتصادی بود. منابع غربی سهم هزینه های نظامی شوروی را حدود ۱۳ تا ۱۴ درصد از تولید ناخالص ملی این کشور می دانند.^۱ اشغال نظامی افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ نه تنها به این هزینه ها افزود بلکه موج جدیدی از تحریمهای کالائی و تکنولوژیکی از سوی غرب را برای این کشور ببار آورد و روابط شرق و غرب را به سردی کشاند.

۶- علی رغم اصلاحاتی که در زمینه اختیارات بیشتر مؤسسات و واحدهای تولیدی صورت گرفته بود، عملاً تغییرات زیادی در کاهش کنترل های مرکزی بوقوع نپیوسته بود و حتی با افزایش تعداد کالاهائی که در مورد آنها تصمیم گیری متمرکز می شد، این کنترل ها شدت یافته بود. ماهیت قراردادی تخصیص منابع و مقادیر تولید و فقدان قیمت های واقعی که منعکس کننده کمبودهای نسبی باشند، مانع از کارائی برنامه ریزی شده بود. وجود شاخص های متعدد و گاه ناسازگار برای ارزیابی عملکرد

واحدهای تولیدی، هنوز امکان سوءاستفاده و تفاوت منافع واحدهای تولیدی با منافع کل جامعه را فراهم می ساخت.

۷- سقوط اخلاق عمومی که بطرز بارزی خود را در اجتماع، محیط کار و خانواده نشان می داد. در حقیقت پس از دهها سال سپری شدن از دوران پرشور انقلاب، جنگ بزرگ میهنی و دوران بازسازی پس از جنگ روحیه خمودگی، بی تفاوتی و عدم اعتماد و همبستگی در اجتماع شایع شده بود. البته این حالات نتیجه طبیعی پی بردن مردم به تفاوت های بین شعار و عمل، سرخوردگیهای ناشی از اصلاحات به انجام نرسیده، محدودیت های مربوط به آزادی های فردی و اجتماعی و عدم وجود توانایی لازم در تغییر این محدودیت ها بود. الکلیسم، مصرف مواد مخدر، اعمال جنایتکارانه و دیگر ناهنجاریهای اجتماعی افزایش یافت و فرهنگ عامه به ابتذال سوق پیدا کرده بود^۲. باید توجه داشت که همیشه بودجه های باقی مانده صرف امور فرهنگی و اجتماعی می شد و معمولاً با وجود اولویت های اقتصادی - سیاسی مبالغ کمی برای این موارد باقی می ماند.

بدلیل مشکلاتی که برخی از آنها در بالا ذکر گردید دیگر برای شوروی امکان پیروی از سیاست های رشد مبتنی بر استفاده

(1): Erik Hoffmann, *Op.cit*, P. 34.

(۲) گورباچف، پیشین، ص ۲۴.

سختاوت‌مندان از نیروی کار، مواد اولیه، وسایل تولید و سرمایه وجود نداشت و بهمین دلیل لزوم تغییراتی برای افزایش بازدهی نیروی کار و سرمایه‌گذارها و مهمتر از همه ایجاد روحیه و انگیزه‌ای برای کاربهرترو بیشتر کاملاً محسوس شد. بنابراین از اواخر دوران برژنف تلاشهایی در جهت تغییرات لازم صورت گرفت. این تلاشها بخصوص در بخش مسئله آفرین کشاورزی انجام شد، که علی‌رغم سرمایه‌گذارهای سنگین از بازدهی پائینی برخوردار بود و کشتی برای جذب نیروی کار نداشت و بهمین لحاظ کمبود نیروی انسانی در برخی از مناطق عمده کشت، پدید آمده بود. سعی شد تمرکز کمتری نسبت به برنامه مزارع و عملیات درونی آنها اعمال گردد. طی سالهای ۱۹۷۸-۸۱ تلاشهایی جهت تشویق تولید در قطعه زمینهای شخصی صورت گرفت، در سال ۱۹۸۲ نیز برای تشویق تولید، قیمت‌های خرید دولتی محصولات کشاورزی افزایش یافت و ایجاد گروههای مستقل کار در مزارع جمعی آزاد اعلام شد. براساس چنین شیوه‌ای، گروههای کوچک کار (بریگادها) طبق قرارداد کار می‌کردند و به ازای تحویل محصول، بهای آنرا به قیمت‌های ثابت دریافت می‌داشتند و سپس خود در میان گروه، مزد و پاداش افراد را به تناسب کار انجام شده تعیین و پرداخت می‌کردند.

در بخش صنعت نیز که مهمترین بخش

در اقتصاد شوروی می‌باشد تحولاتی جهت تشویق انگیزه‌های فردی، مدرن‌سازی صنایع، بهبود کیفیت کالاها و... صورت گرفت. از ابتدای سال ۱۹۸۴ یک برنامه‌ریزی صنعتی آزمایشی بکار گرفته شد. هدف از این برنامه حل مشکل همیشگی مربوط به کیفیت و دقت در عرضه محصولات بود. براساس این برنامه مدیران مؤسسات تنها در صورتی پاداش دریافت می‌کردند که تمامی محصولات مورد قرارداد، از استاندارد موردنظر برخوردار باشد. در این برنامه مؤسسات، آزادی بیشتری در حفظ و یا خرج سود حاصله در زمینه‌های سرمایه‌گذاری در تجهیزات، بهبود رفاه کارکنان، دلپذیر ساختن محیط کار، یا پاداشهای فردی، یافتند. مدیران نیز قدرت بیشتری در کاهش یا افزایش کارکنان کسب کردند. البته خیلی زود محدودیت‌های این برنامه آشکار شد. زیرا مثلاً عادلانه نبود که مدیری به دلیل مشکلات نظام توزیع که مانع از انجام به موقع تعهداتش می‌شد از پاداش محروم گردد. آزادی مؤسسات در سرمایه‌گذارها نیز دقیقاً با همان مشکلات قبلی (عرضه متمرکز کالاهای سرمایه‌ای) محدود شد.

با همه تلاشهایی که در رفع مشکلات اقتصادی صورت گرفت، کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی (با دبیرکلی آقای گورباچف) پس از بررسی‌های همه‌جانبه در آوریل ۱۹۸۵ به این نتیجه رسید که کشور در بحرانی گرفتار آمده است که به یک

استراتژی تازه مبتنی بر دگرگونی در همه ابعاد (پراسترویکا)^۱ احتیاج دارد و بر این اساس اصول آن تدوین گردید. اصول کلی این استراتژی را شاید بتوان در چند مورد کلی خلاصه کرد.

— تغییر دیدگاه نسبت به جهان به عنوان یک واحد مرتبط و مورد علاقه مشترک همه انسانها، مهمتر شمردن حفظ زندگی بشر و ارتقاء کیفیت آن، کمتر ارزش دادن به تفاوت‌های طبقاتی، سیاسی و ایدئولوژیکی.^۲

— کاهش هزینه‌های نظامی برای پدید آمدن زمینه‌های هر چه بیشتر صلح در جهان و امکان تخصیص هر چه بیشتر بودجه‌های نظامی به مصارف غیرنظامی.

— کاهش هزینه‌های مختلف تولید با استفاده از تجهیزات و تکنولوژی مدرنتر — صرفه‌جویی‌های بیشتر در مواد و ماشین‌آلات، استفاده بیشتر از مزایای تجارت خارجی، امکان تعدیلات عقلانی در نیروی کار با تعطیل واحدهای تولیدی زیان‌ده، کاهش سوبسیدهای مختلف، ایجاد رقابت و ارتقاء هر چه بیشتر کیفیت تولیدات.

— ایجاد چهار چوب‌های حقوقی لازم برای جلب هر چه بیشتر فعالیت افراد و شرکت‌های داخلی و خارجی. حرکت از یک اقتصاد بسته به یک اقتصاد باز، ایجاد بازار بخصوص برای مواد اولیه و کالاهای سرمایه‌ای

— دادن آزادی‌های بیشتر فردی و اجتماعی در زمینه‌های سیاسی — ایدئولوژیکی — اقتصادی

— حضور هر چه بیشتر در صحنه‌های اقتصادی — تجاری جهان و شرکت فعال در مجامع بین‌المللی، تکیه بیشتر به صادرات و داشتن حالت تهاجمی در نفوذ به بازارهای خارجی و تلاش در جهت قابل تبدیل کردن روبل.

— و.....

در پیگیری اصول فوق، شوروی برنامه خلع سلاح عمومی، خروج نیروهای اشغالگر از افغانستان و کاهش نیروهای نظامی از سایر مناطق را آغاز کرد.^۳

بخشی از تولید کارخانجات نظامی به تولیدات غیرنظامی بخصوص مواد مورد نیاز

(۱) Perestroika اصطلاحی است روسی با مفهوم بسیار گسترده دگرگونی‌های همه‌جانبه در جامعه. با مفهومی محدودتر بمعنی بازسازی ساختار اقتصادی نیز بکار می‌رود.

(2): Abel Aganbegyan, *Restructuring in the USSR and International Economic Relation*, (Geneva: UNCTAD Pub. July 1989) p.1.

(۳) شوروی با فراخواندن نیروهای نظامی خود از کشورهای مختلف، ضمن کاهش هزینه‌های کمرشکن نظامی با استفاده از این نیروها در بخش‌های تولیدی تاحدودی کمبود نیروی انسانی خود در صنایع را جبران می‌کند.

برای کالاهای مصرفی شهروندان اختصاص یافت. بطوریکه در سال ۱۹۸۹، ۴۰ درصد از تولیدات صنایع نظامی به تولید کالاهای مصرفی و تجهیزات لازم برای تولید این کالاها اختصاص یافت.

این سهم قرار است در سال ۱۹۹۰ به ۴۶ و در سال ۱۹۹۵ به ۶۰ درصد برسد.^۱ بطور کلی پیش بینی می شود که تا سال ۱۹۹۵ از هزینه های نظامی بمیزان $\frac{۱}{۳}$ کاسته شود.

در جهت کاهش هزینه های تولید، از سال ۱۹۸۷ برنامه ریزی صنعتی آزمایشی به کلیه مؤسسات تعمیم یافت. در ضمن قرار شد مؤسسات تحت پوشش برنامه از نظر تأمین مالی، خودکفا و خودگردان شده و هزینه همه احتیاجات سرمایه گذاری را خود تأمین کنند. برای کاهش هزینه ها و افزایش تولید و کارآئی نیز، سیاست مربوطه مبتنی بر بکارگیری تجهیزات مدرن و پیشرفته و نه ایجاد تأسیسات صنعتی جدید است، تا به این ترتیب در مصرف مواد و سرمایه ها صرفه جوئی شود. استفاده هر چه بیشتر از تجارت خارجی نیز علاوه بر ارتقاء سطح تکنولوژی داخلی و بهبود کیفیت کالاها، بیشتر به دلیل همین صرفه جوئی هاست. برآوردهای اولیه نشان می دهد که تا سال

۲۰۰۰ توسعه تجارت خارجی موجب می شود که شوروی حدود ۱۵۰ میلیارد روبل در هزینه سرمایه گذاریها صرفه جوئی کند.^۲

بررسی قوانین مالکیت و اجاره و سرمایه گذاریهای مشترک با خارجی ها از مواردی است که برای ایجاد انگیزه و جلب سرمایه های هر چه بیشتر مدنظر قرار گرفته است. اکنون محدودیت حداقل سهم ۵۱ درصد برای طرف روسی دیگر وجود ندارد^۳ و یک شرکت خارجی خود می تواند مدیریت و برنامه ریزی تولید واحد مشترک را در دست داشته باشد. ایجاد دو یا سه منطقه تولید و تجارت آزاد نیز در اصول، مطلوب تشخیص داده شده است که کارهای مقدماتی آن با همکاری احتمالی شرکای خارجی علاقمند صورت می گیرد. برای افزایش امکان سرمایه گذاریهای آزاد و غیرمتمرکز نیز سعی در ایجاد بازاری برای مواد اولیه و ماشین آلات شده است، همچنین تلاش می شود قیمت های داخلی مواد و کالاها به قیمت های بین المللی آن نزدیک شوند.

قابل تبدیل ساختن روبل یکی از وظایف بزرگ و اصلی اصلاحات اقتصادی در شوروی می باشد که از طریق ایجاد بازارهای آزاد در داخل کشور، بهبود

(1): Aganbegyan, *Op. cit.*, p. 5. *Ibid*, p.5

(2): *Ibid*, p.2

۳- ظاهراً این سهم در سال ۱۹۸۸ به حداقل ۲۰ درصد تنزل کرده است. ر. ک اطلاعات ۱۳۶۸/۵/۲۵، ص ۱۲.

کالا‌های صادراتی و تلاش جهت ایجاد مراکز فروش در کشورهای خارجی، سرمایه‌گذاری در بازارهای پولی بین‌المللی، درخواست مشارکت در سازمانهای بین‌المللی نظیر گات و بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه (بانک جهانی) و... دنبال می‌شود.

به منظور ارتقاء روحیه افراد و همچنین بهبود وضعیت مادی آنها، آزادی‌های بیشتری جهت انجام کارهای مستقل فردی یا گروهی، شناختن انگیزه‌های مادی بعنوان یک عامل محرک غیرقابل انکار، تصحیح در بعضی از معیارهای تنگ‌نظرانه در مورد مصرف، تقویت معیارهای اخلاقی^۱ (بویژه از طریق آزادی بیشتر مذاهب) و اقداماتی در جهت جوبازتر جامعه برای بیان نظرات و انتقادات، صورت گرفته است.

کشورهای اروپای شرقی نسبت به اتحاد شوروی به اقتصاد جهانی نزدیک‌تر و از نظر مواد اولیه و سوختی و غیره محتاج‌تر از شوروی و بنابراین درگیرتر از این کشور در تجارت خارجی بودند. به همین دلیل خیلی سریع‌تر و عمیق‌تر به لزوم اصلاحات پی بردند، بخصوص از سال ۱۹۸۲ که شوروی سهمیه‌های نفت آنها را کاهش داد و انتقادات شدیدی به آنها مبنی بر اینکه در مقابل صدور نفت و گاز و مواد معدنی قابل

تبدیل به ارزهای معتبر، ناچار به قبول مصنوعات با کیفیت پائین آنهاست وارد آورد.

این کشورها پی بردند که برای اطمینان از تأمین احتیاجات و درآمدهای ارزی خود باید به سایر بازارها توجه کنند و نفوذ در آن بازارها نیز بدون ارتقاء کمی و کیفی کالاهایشان ممکن نیست. بدین جهت در اغلب این کشورها اصلاحاتی تحت عنوان «مکانیسم جدید اقتصادی» صورت گرفت که هدف از آن رعایت اصول خودگردانی و خودکفائی مالی واحدهای تولیدی، کنترل بیشتر این واحدها بر سرمایه و سود، افزایش کارائی تولید، کاهش تدریجی سوبسید و سایر حمایت‌ها از صنایع عقب‌افتاده و غیرسودآور، استفاده از تکنولوژی مدرن‌تر و ارتقاء کیفی تولیدات بود. البته هیأت‌های حاکمه این کشورها در انجام اصلاحات همیشه با احتیاط به خط‌مشی‌های مسکو نظر داشته‌اند تا مبادا مورد سرزنش قرار گیرند.

با شروع جواصلاحات در شوروی شاهد هستیم که چگونه کشورهای اروپای شرقی بخصوص در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی سریع‌تر از شوروی عمل کرده‌اند. چنانکه در کشورهای لهستان، مجارستان، آلمان شرقی، چکسلواکی، بلغارستان و رومانی،

(۱) اگر چه آقای گورباچف از «معیارهای اخلاقی والای سوسیالیسم» سخن می‌گوید، اما او نیز چون

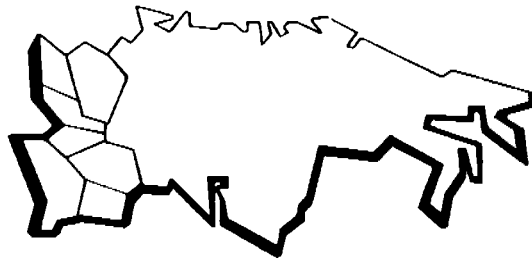
اسلافش باید به این مسئله معتقد باشد که برای رفع نقیصهٔ فقدان معیارهای اخلاقی در سوسیالیسم، باید آنرا از مذاهب به عاریت گرفت.

درخواست گسترده مردم مبنی بر پایان یافتن حاکمیت حزب کمونیست بعنوان تنها حزب، مطرح شده است (حتی در شوروی نیز این موضوع اخیراً عنوان شده است).

بطور کلی می توان اظهار داشت که بررسی های تاریخی نشان دهنده آن است که قبلاً نیز پدید آمدن جو اصلاحات در شوروی و سایر کشورهای اروپای شرقی سابقه داشته است. البته ابعاد تحولات اخیر بسیار گسترده تر از اصلاحات قبلی است و اگر هیأت های حاکمه در شوروی و کشورهای اروپای شرقی اصلاحات اخیر را نه بعنوان ابزاری موقت برای رفع مشکلات، بلکه استراتژی بلندمدت اداره کشور در نظر گرفته باشند، سؤالاتی اساسی در حفظ بنیان های مارکسیسم - لنینیسم مطرح می شود. این امر می تواند خود عاملی برای مخالفت های بیشتر اعضای بنیادگرای حزبی و گروه های نئو استالینیست باشد که می توان آن را بعنوان خطری بالقوه برای این اصلاحات فرض

کرد. آنچه پراسترویکا (انقلاب از بالا) رامی تواند به انقلابی از پائین، ریشه دار و بادوام تبدیل کند، همانا ظرفیت پذیرش خود نظام حاکم در برخورد با انتقادات اساسی وارد بر آن است. معمولاً چنین ظرفیتی در نتیجه رشد طبیعی جامعه در محیطی آزاد حاصل می شود که کشورهای مورد بحث فاقد آن بوده اند. چنانکه حوادث خونین در آذربایجان شوروی در وجود چنین ظرفیتهائی تردید بوجود آورده است.

علل پدید آمدن تحولات را نیز باید ناشی از شرایط خاص اقتصادی - اجتماعی - سیاسی این کشورها دانست که بدون انجام اصلاحات، اقتصاد را کدشان از حرکت باز می ماند. آقای گورباچف در یکی از اولین نطق های خود در توجیه نیاز به اصلاحات اقتصادی گفته بود: اگر سوسیالیسم از نظر اقتصادی بقای خود را اثبات نکند از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی نیز حیات نخواهد داشت.



فهرست منابع و مآخذ

الف - منابع فارسی

- ۱- گورباچف، میخائیل، دومین انقلاب روسیه پراسترویکا. ترجمه عبدالرحمن صدریه، چاپ چهارم. تهران: نشر آبی، ۱۳۶۸.
- ۲- معتمدی محمدیان. محمد، اقتصاد برنامه ای (شوروی و کومکن) سازمان برنامه ریزی و تشکیلات. پایان نامه فوق لیسانس. تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.
- ۳- مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، بررسی امکانات خرید کالا و خدمات از کشورهای عضو شورای همکاری متقابل اقتصادی (کومکون). تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، تیرماه ۱۳۶۷.
- ۴- مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی بررسی جایگاه تعاون در بازرگانی خارجی کشور. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، آذرماه ۱۳۶۸.

ب - منابع لاتین

- 1- Aganbegyan ,Abel. *Restructuring in the USSR and International Economic Relations*, Geneva: UNCTAD Pub,1989.
- 2- Hoffmann Erik (ed), *The Soviet Union in the 1980's*, New York: The Academy of Political Science, 1984.
- 3- *South*, Nov. 1989.
- 4- *The Economist*, Dec. 2 1989.
- 5- UNCTAD, *UNCTAD Statistical Pocket Book* New York: U.N. Pub, 1989.